

سیر تاریخی ظاهرنگری در آیات صفات

سیر تاریخی ظاهرنگری در آیات صفات

در این نوشتار، پس از نگاهی اجمالی به آیات صفات خبری خداوند، تفکر ظاهرنگری نسبت به آیات صفات، منشأ پیدایش و شکل گیری این تفکر، اوج و افول های آن در مقاطع مختلف تاریخ، پیامدها و آثار منفی آن در فرهنگ اعتقادی مسلمانان به تصویر کشیده شده است. از صاحب نظران و فرقه های کلامی و مذهبی که در پرورش اندیشه ظاهر نگری و انتساب صفات ظاهری انسان گونه به خداوند تلاش می ورزیدند، یاد می شود. از همفکران جریان ظاهرنگری که در بسترهای گوناگون تاریخی در جهت تعدیل دیدگاه های دیگر همسانان خود تلاش های لازم را به عمل می آورند، نیز سخن گفته شده است.

متکلمان اسلامی صفات خداوند را به دو دسته تقسیم کرده اند:

1- صفات ذاتیه یعنی صفاتی که با قطع نظر از این که قرآن از آن صفات خبر بدهد یا ندهد عقل به خودی خود آن را برای خداوند ثابت می کند. مانند علم، قدرت، حیات، اراده، قدیم، و ازلی بودن و...

2- صفات خبریه و آن صفاتی هستند که عقل برای خداوند ثابت نمی کند؛ بلکه قرآن و احادیث نبوی از آن صفت ها خبر می دهد. مانند صورت، چشم، دست، پا و... و مانند قرار گرفتن خدا بر عرش، وارد شدن خدا در بهشت در میان صفوف ملائکه و... در قرآن کریم آیاتی هستند که از صفات خبریه خداوند خبر می دهند. مانند آیات زیر:

«خلقت بیدی» (ص / 75)

«به دست خود آفریدم»

«بل یداه مبسوطان» (مائده / 64)

«بلکه دو دوست خداوند گسترده است»

«و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» (الرحمن / 27)

«و تنها صورت پروردگارت که دارای جلال و اکرام است، باقی خواهد ماند»

«الرحمن علی العرش استوی» (طه / 5)

«خداوند رحمان بر عرش خود استقرار دارد»

«و جاء ربک و الملك صفّاً صفّاً» (فجر / 21)

«و پروردگار تو می آید در حالی که فرشتگان صف اندر صف از او استقبال می کنند.»

«هل ينظرون إلا ان يأتيهم الله في ظللٍ من الغمام والملائكة و قضي الامر و إلى الله ترجع الامور» (بقره / 210)

«آیا نظر می کنند جز این که خدا در زیر سایه ابرها و همراه با ملائکه بر آنان وارد می شوند و قضاوت به حق می شود و بازگشت همه امور به سوی خداوند خواهد بود.»

متکلمان اسلامی این دسته از آیات را «آیات صفات» نامیده اند. مفسران و قرآن پژوهان و نحله های کلامی و فرقه های مذهبی در چگونگی فهم آیات صفات، دیدگاه های مختلف و گاهی

متناقضی را ابراز نموده و از زوایای مختلفی به این مسئله نگریسته اند. ما در این نوشتار به بررسی تاریخی ظاهرنگری به آیات صفات از دیدگاه دو فرقه اهل حدیث و اشاعره نشسته و به سیر تطورات، و فراز و نشیب صاحبان این دیدگاه در بستر تاریخ و نیز تبیین پیامدهای این نظریات خواهیم پرداخت.

پیدایش ظاهرنگری در آیات صفات

در میان فرقه های مختلف مذهبی و فقهی و نحله های گوناگون کلامی، مسلک ها و مشرب هایی شکل گرفتند که در فهم آیات متشابه، از جمله آیات صفات الهی تأویل را بدعت و ناروا دانسته و این دسته از آیات قرآن کریم را با ظاهرشان تفسیر می کردند و تمام صفات ظاهری را که از ویژگی های ممکنات و آفریده ها می باشد، از قبیل صورت، چشم، دست، پا، نیازمندی به مکان و... به خداوند نسبت می دادند و در نتیجه خداوند را، جسم می دانستند. البته عده ای از آنان به دلیل گریز از تشبیه خداوند به خلق، قید «بلاکیف» (یعنی جسم خدا کیفیت ندارد) را بر اعضا و جوارح خدا می افزودند و بعضی جمله «الکیفیه مجهولة» (یعنی چگونگی جسم خدا بر ما پوشیده) را بر آن می افزودند و جمعی دیگر نیز صریحاً خداوند را به خلق او تشبیه می کردند. اکنون پرسشی که از این مجمل رخ می نمایاند، این است که نخستین شبهه ظاهرنگری در آیات صفات الهی، در فرهنگ اعتقادی مسلمانان از چه مقطع تاریخی و توسط چه فرقه هایی پدید آمد؟

برخی بر این باورند که نخستین جرّقه های ظاهرنگری در آیات صفات در نیمه اول قرن دوم توسط اهل حدیث زده شد. البته تردیدی نیست که تفکر ظاهرنگری در کانون فکری اهل حدیث پرورش یافته و به ثمر رسیده ولی تکاپو در متون معتبر دینی، تاریخی و آثار قرآن پژوهی، اعم از تفسیر و علوم قرآن و اظهارات پیشوایان فرقه های کلامی و مذهبی و صاحبان نوشته های ملل و نحل، می نمایاند که نخستین بذر ظاهرنگری در صفات الهی و آیات صفات و بطور کلی آیات متشابه قرآن در عهد خلافت عثمان توسط دانشمندان یهود در کانون فرهنگی - دینی مسلمانان کاشته شد. چون دانشمندان یهود از شکست اسلام در صحنه جنگ های نظامی مأیوس شدند و از سوپی با پیشرفت روزافزون آیین اسلام و مسلمانان و گسترش حکومت اسلامی تا فراسوی سرزمین های عربی آن روز مواجه می شدند و می دیدند که مردم دسته دسته از هر طرف به اسلام و مسلمانان روی می آورند، بر آن شدند تا با وارد شدن در جرگه مسلمانان و قبول اسلام ظاهری، به تحریف معنوی قرآن و متون دینی مسلمانان بپردازند و اگر بتوانند تفکرات ناب و آسمانی مسلمانان را با اندیشه های ساختگی و جعلی بیالایند و اعتقادات مسلمانان را خدشه دار کنند.

بدینسان کسانی مانند کعب الاحبار و امثال او که در زمان صحابه، تظاهر به اسلام می کردند، با اظهار نظر در مسائل اسلامی و اقدام به صدور فتوی، بسیاری از فتنه ها را در دنیای اسلام پدید آوردند و دیگر علمای یهود در دوره های پس از صحابه با جعل مطالب از زبان آنان به تحریف عقائد مسلمانان همت می گماشتند.

اینک نمونه هایی از تلاش های یهود در این زمینه را یاد می کنیم.

ابن جریر طبری در تفسیر خود می نویسد:

«حسین ابن محمد از ابومشعر از محمدابن قیس روایت می کند: شخصی نزد کعب الاحبار آمد و پرسید خدای ما کجاست؟ مردم به او گفتند این چه سؤالی است که می کنی؟ خدا بالاتر از این ها است. کعب الاحبار گفت: رهایش کنید. اگر جاهل باشد یاد می گیرید، اگر عالم باشد علمش افزون گردد. می پرسی خدایمان کجاست؟ خدا بر عرش تکیه داده و یک پایش را روی

پای دیگر انداخته است... و خداوند بر عرش تکیه داده و آسمان ها از سنگینی او در حال ترکیدن است. اگر بخواهید می توانید این آیه را در این رابطه بخوانید: «تکاد السماوات يتفطرن من فوقهن» (شوری / 5) نزدیک است آسمان از سنگینی خدا بترکد»¹
عبدالله فرزند احمدابن حنبل در کتاب خود بنام «السنه» نقل می کند:

«كعب الاحبار» در تفسیر آیه «خلقت بیدی» می گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَمَسَّ بِيَدِهِ شَيْئاً إِلَّا ثَلَاثًا خَلَقَ الْآدَمَ بِيَدِهِ وَ غَرَسَ الْجَنَّةَ بِيَدِهِ وَ كَتَبَ التَّوْرَةَ بِيَدِهِ» خداوند با دست خود جز 3 چیز هیچ امر دیگر را لمس نکرد. انسان را با دست آفرید و بهشت را با دست خود بنا نهاد و تورات را با دست خویش نوشت.»²

شبهه این گونه مطالب جعلی و خرافی در زمینه تفسیر آیات قرآن کریم، در کتاب های تفسیری و روایی اهل سنت و جماعت، فراوان به چشم می خورد که در این مقطع از نوشتار به نقل یک مورد دیگر بسنده می کنیم.

محمدابن عبدالوهاب در تفسیر آیه «و الارض جميعا قبضته يوم القيامة» (زمر / 67) می نویسد:
«ابن مسعود گوید: یک تن از عمای یهود نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا محمدصلی الله علیه وآله وسلم ما معتقدیم خداوند آسمان ها را بر یک انگشت و آب را بر یک انگشت و خاک را بر یک انگشت و سایر مخلوقات را بر انگشت دیگر نگاه داشته و گوید ملک منم و پادشاه منم، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به نشانه تصدیق آن یهودی آنچنان خندید که دندان های مبارکش نمایان گشت.»³

گرچه تا نیمه اول قرن دوم از نفی تأویل آیات صفات و تفسیر آن به معنای ظاهری و انتساب صفات ظاهری انسان گونه به خداوند، به گونه صریح و بی پرده در مجامع قرآنی و دینی مسلمانان سخن به میان نمی رفت و یا به صورت محدود مطرح می شد، ولی بی تردید این سخنان موهوم که از سوی علمای یهود جعل می شد و نتیجه آن هم تجسیم و هم تشبیه خدا به خلق بود، به صورت گسترده جعل و در میان کتاب های روایی اهل سنت و جماعت، جا گرفت.

عصر فقیهان، پیشوایان اهل حدیث و ابوالحسن اشعری

چنان که از عنوان این فصل پیداست در این قسمت از نوشتار به بررسی دیدگاه فقیهان معروف و شناخته شده اهل سنت و جماعت و نظریه پیشوایان اهل حدیث و ابوالحسن اشعری پیشوای فرقه کلامی اشاعره خواهیم پرداخت.

با ناپایداری و سرانجام سقوط حکومت بنی امیه و انتقال حکومت به بنی عباس، فرصت و زمینه مناسبی برای صاحب نظران پیش آمد تا باورها و برداشت های خود از آموزه های دینی را آزادانه و بی پروا بازگو کنند.

سخن گفتن از جسمیت خدا و انتساب صفات ظاهری به او، با استناد به روایت های (به اصطلاح) تفسیری در رأس دیگر مسائل معرفتی، در آن روزها به شدت رایج شده بود. شخصیت های معروف و به نام هر یک به نوبه خود، پیش از هر مطلب معرفتی دیگر، در زمینه صفات خداوند اظهارنظر می کردند.

دیدگاه ابوحنیفه

از شخصیت های بلند آوازه اهل سنت و جماعت، نخستین کسی که از نفی تأویل آیات صفات و تفسیر آن آیات با ظاهر سطحی و در نتیجه انتساب صفات مخلوق گونه به خداوند بی پرده و با صراحت سخن گفت، فقیه عقل گرای عامه، نعمان ابن ثابت زوطی کوفی امام اعظم ابوحنیفه (150-80 ه ق) پیشوای مذهبی حنفیان بود.

ابوحنیفه با این که از پیشوایان «اصحاب رأی» در کوفه و بغداد و در تقابل با اهل حدیث بود و در

استنباط مسائل فقهی علاوه بر کتاب و سنت از عقل و قیاس به میزان قابل ملاحظه ای سود می جست. آیاتی را که بر صفات خبریه خداوند دلالت می کند، با ظاهر حرفی تفسیر می کرد و تأویل را در آیات صفات، نفی و مغایر با قرآن می دانست و پیرو این برداشت از آیات صفات، صفات های ظاهری را به خداوند نسبت می داد.

او در کتاب «الفقه الاکبر» می گوید:

«و له ید و وجه و نفس کما ذکره تعالی فی القرآن فما ذکره الله تعالی فی القرآن من ذکر الید و الوجه و النفس فهو له صفات بلا کیف و لا یقال ان یده قدرته او نعمته لانّ فیہ ابطال الصفة».⁴
«و برای خدا دست و صورت و نفس است. همان گونه که خداوند متعال خود در قرآن هر یک از صفات یاد شده را برای خویش ذکر کرده است. پس آنچه را که خداوند از دست و صورت و نفس در قرآن برای خود ذکر نموده، از آن خود او است. اما صفت های بدون کیفیت، نمی توان گفت که دست خدا در قرآن به قدرت یا نعمت او تأویل می شود. زیرا این تأویل به معنای ابطال صفت خواهد بود.»

و نیز از ابوحنیفه پرسیده شد: آیا برای خداوند دست و پا و صورت و چشم و گوش و نفس و... هست؟ در پاسخ گفت:

«بله چون خداوند در قرآن کریم همه این صفات ها را برای خود ثابت کرده است. مثل «خلقت بیدی» «به دست خود آفریدم» و مانند قول خداوند «بل یداه مبسوطتان» «بلکه دو دست او گسترده است» و...»⁵

چنان که یاد شد، ابوحنیفه در مسائل فقهی برای عقل و حتی قیاس، اعتبار ویژه ای قائل است. بنابراین نادیده پنداشته شدن عقل از سوی او در مسائل اعتقادی و تفسیری به ویژه تفسیر آیات، بعید می نماید و این امر این حقیقت را آشکار می کند که روایت های اسرائیلی و ساخته و پرداخته یهود که از همان دهه های نخستین قرن اول هجری زیرکانه طراحی و با روایت های اسلامی عجین شدند، در پیدایش پاره ای از اعتقادات غیردینی برای مسلمانان آن هم در رابطه با صفات الهی، خالی از تأثیر نبوده است. مطالبی را که در فصول بعد به ارزیابی می نشینیم، گواه روشن این مدعا خواهد بود.

پیشوایان اهل حدیث

پیشوایان اهل حدیث که مرکزیتشان در حجاز و از نظر زمان اندکی متأخرتر از ابوحنیفه، پیشوای اصحاب رأی بودند، یکی از دو جریان عمده فقهی اهل سنت و جماعت بودند که در واقع در برابر «اصحاب رأی» و تفکر عقل گرایانه ایشان، شکل گرفته بودند. آنان مسائل فقهی خود را تنها از ظاهر قرآن و حدیث به دست می آوردند و در این امر لااقل یک قدم از ابوحنیفه و پیروانش عقب افتاده بودند و مخالفت آنان با اصحاب رأی دقیقاً به خاطر همین موضوع بود.

اهل حدیث روش فقهی خود را در مسائل اعتقادی و از جمله صفات الهی و... نیز تعمیم داده بودند. آنان آیاتی را که به اصطلاح متکلمان از صفات خبریه خداوند، خبر می دهد، با معنای ظاهری آن تفسیر می کردند. و در نتیجه برای خداوند، بسان انسان و هر مخلوق دیگر، صفات ظاهری قائل بودند، اهل حدیث در مقاطع تاریخی گسترده ای ابراز وجود نموده، و طیفی از مسلمانان را با خود همراه کردند. (بدین مناسبت دیدگاه اهل حدیث در این نوشتار در چند مقطع تاریخی بررسی می شود) اما پیشوایان اصلی و بنیانگذاران نخستین اهل حدیث را به ترتیب تاریخ و عصر زندگی، مالک ابن انس ابن مالک ابن ابوعامر (95 - 179 ه ق) پیشوای مذهب مالکی، محمدابن ادریس شافعی (204-150 ه ق)، پیشوای مذهب شافعی و احمد ابن حنبل (م 330 ه ق)، پیشوای مذهب حنبلی و دیگر همفکرانشان چون داود ابن علی اصفهانی و... تشکیل می دهند.

در این فراز از این نوشتار، به صورت گذرا مروری به دیدگاه پیشوایان اهل حدیث از مالک ابن انس تا احمد ابن حنبل در رابطه با آیات صفات الهی خواهیم داشت.

همان گونه که در آغاز این فصل یاد شد، پیشوایان اهل حدیث همچون ابوحنیفه، آیات صفات را با ظاهر حرفی تفسیر می کردند و در نتیجه این گونه تفسیر، همه صفات ظاهری را به خداوند نسبت می دادند و به منظور نفی تشبیه خدا به خلق، قید «بلاکیف» بر آن می افزودند. یعنی این صفات برای انسان از کیفیت ویژه و مشخص برخوردار است، برخلاف صفات الهی که کیفیت ندارد.

معروف است شخصی از مالک ابن انس، تفسیر آیه «الرحمن علی العرش استوی» (طه / 5) را پرسید. وی در جواب گفت:

«یعنی خداوند بر عرش استقرار دارد». پرسش کننده گفت استقرار خدا بر عرش چگونه است؟ مالک چنان خشمناک شد که هرگز چنان خشمناک و عصبانی دیده نشده بود. رنگش تغییر کرد و عرق بر چهره اش نشست. جمع حاضر همه سرها را به زیر افکندند. پس از چند لحظه مالک سر برداشت و گفت: «الاستواء معلوم و الکیفیه مجهولة و الایمان به واجب و السؤال عنه بدعة»⁶. «استواء خداوند بر عرش معلوم، کیفیت آن مجهول، ایمان به این مطلب واجب و سؤال از آن بدعت می باشد».

جمله «الاستواء معلوم و...» از شافعی و احمد ابن حنبل و داود ابن علی اصفهانی نیز نقل شده است.

و نیز شافعی چنین نقل شده است:

«آیات قرآن کریم این صفت ها را (صفات ظاهری) برای خداوند ثابت کرده ولی کیفیت را از این صفات نفی کرده است»⁷.

داود ابن علی اصفهانی و گروهی دیگر از پیشوایان سلف نیز صفت های ظاهری را برای خداوند با نفی کیفیت آن نسبت داده و جمله «الاستواء معلوم و...» را بارها تکرار کرده اند.⁸

شهرستانی در تشریح نگرش پیشوایان اهل حدیث چنین می گوید:

«بدان که پیشینیان از اصحاب حدیث چون زیاده روی معتزله در علم کلام و مخالفت آنان با سنت به یاد مانده از ائمه راشدین و حمایت از بنی امیه در اعتقاد به قدر و از بعضی بنی عباس، مذاهب نفی صفات و خلق قرآن و... را مشاهده کردند، در تقریر دیدگاه اهل سنت و جماعت نسبت به متشابهات قرآن کریم و اخبار نبوی، دچار تحیر و سرگردانی شدند. امام احمد بن حنبل و داوود بن علی اصفهانی و گروهی از امامان سلف، بر راه سلف متقدم بر خود که اصحاب حدیث همچون مالک بن انس و مقاتل بن سلیمان باشند، رهسپار شدند و راه به سلامت پیمودند و گفتند به آنچه که کتاب و سنت آورده اند، ایمان می آریم و بعد از قطع به این که خدای عزوجل به هیچ یک از مخلوقاتش شبیه نیست، مرتکب تأویل نمی شویم. و می گفتند ما در تفسیر و تأویل آیات به دو جهت توقف می کنیم:

1- نفیی که در قرآن وارد شده است. «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمناً به کل من عند ربنا...» (آل عمران / 7) پس به این روش (نفی تأویل) از کژی و انحراف دوری می کنیم.

2- تأویل به اتفاق، امری مذموم و غیرقطعی است. و در صفات باری تعالی اخذ ظن جایز نیست. چه بسا آیه را به معنایی غیر از آنچه مراد خداست تأویل نماییم. و در ورطه انحراف فرو افتیم. چون راسخان در علم می گویند: همه از جانب پروردگارت است و ما به ظاهر آن ایمان آوردیم و باطن آن را تصدیق می نماییم و علم آن را به خدا وامی گذاریم و ما مکلف به شناخت اینگونه امور نیستیم؛ چرا که معرفت بدان از شرایط و ارکان ایمان نیست. برخی از ایشان احتیاط

بیشتری کردند تا آنجا که واژه هایی مانند «ید»، «وجه»، «استوی» و امثال این ها را به غیر عربی برنگردانیدند.

در صورت نیاز به ذکر، عین لفظ را بدون هیچ گونه توجیهی نقل کردند. این چنین نگرشی طریق سلامت است. و در آن خبری از تشبیه نیست.⁹ و نیز شهرستانی می نویسد:

«اما سلفیون که به تأویل روی نیاوردند و به تشبیه هم نزدیک نشدند، از ایشان است مالک ابن انس آنجا که می گوید: «الاستواء معلوم و الکیفیه مجهولة و الایمان به واجب والسؤال عنه بدعة».¹⁰

گرچه شهرستانی در تحلیل خود بر این باور است که احمدابن حنبل همچون دیگر سلف خود از گرفتارشدن در تشبیه و تجسیم راه به سلامت پیمود. اما پاره ای از منابع به جای مانده از نزدیکان احمدابن حنبل، بیانگر این واقعیت است که ایشان نسبت به سلف خود گامی به تشبیه نزدیک تر بوده است.

ابن تیمیه به نقل از احمدابن حنبل می گوید:

«آیه شریفه «خلقت بیدی» دلالت دارد بر این که برای خداوند دست است. بنابراین هر که در هنگام خواندن این آیه دست خود را حرکت دهد، دست او باید قطع شود و هر که در وقت خواندن «قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن» (قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمان قرار دارد) انگشتان خود را حرکت دهد واجب است انگشتان او قطع شود.¹¹ شهرستانی در قسمت دیگری از سخنان خود، عین این مطلب را از احمدابن حنبل نقل کرده است.¹²

تفکر ظاهرنگری به آیات صفات الهی و دیگر آیات متشابه قرآن از سوی پیشوایان اهل حدیث از مالک ابن انس تا احمدابن حنبل و حتی پیش از این ها از پیشوای اهل رأی ابوحنیفه، آنان را از تأویل و تفسیر آیات متشابه به شیوه دیگر مفسران و یا گرفتن تفسیر واقعی آن از اهل بیت رسول خدا علیهم السلام که سرچشمه اصلی در فهم کلام الهی می باشند، بازداشت و این امر، ضایعه بزرگ و غیرقابل جبران در تاریخ قرآن پژوهی اسلامی پدید آورد و نیز سبب شد که آنان در گردآوری مطالب القا شده از سوی یهود به عنوان روایت های نبوی نهایت کوشش و اهتمام را مبذول نمایند و از سوی دیگر خود آنان در تعارض باورهای اعتقادی گرفتار آمدند. زیرا از یک طرف روایت هایی را جمع آوری می نمودند که از تجسیم و تشبیه خداوند به سایر مخلوقات خبر می داد و از دیگر سوی این امر را برخلاف باور دینی مسلمانان می یافتند. لذا می کوشیدند خود را از گودال تشبیه بیرون کشند و از این رو قید «بلاکیف» را بر اعضا و جوارح خدا می افزودند تا دچار تشبیه نشوند.

با همه این ها این تفکر برای پیروان آنان در سده های بعدی موجب انحراف اعتقادی در حد خروج از جرگه مسلمانان گردید که در این نوشتار پس از یک نگاه کوتاه به دیدگاه ابوالحسن اشعری در چند فصل و در مقطع های گوناگون تاریخی به ارزیابی آن می نشینیم.

دیدگاه ابوالحسن اشعری

از آنجا که بین دیدگاه ابوالحسن اشعری و فرقه کلامی اشاعره در رابطه با آیات صفات، تفاوت آشکار وجود دارد، دیدگاه او را جدا از دیدگاه اشاعره بررسی می کنیم.

«ابوالحسن علی ابن اسماعیل اشعری» (324-260 ه ق) پیشوای فرقه کلامی اشاعره و بنیان گذار این مکتب کلامی است. ابوالحسن اشعری که با احمدابن حنبل در یک زمان می زیست، در دوران جوانی به اندیشه های معتزلی دلبستگی تمام داشت و اصول عقاید اعتزال را نزد معروف ترین استاد معتزلی زمان خود «ابوعلی جبایی» (م 303 ه ق) فراگرفت و تا سن چهل

سالگی از مدافعان مکتب اعتزال به شمار می رفت و کتاب های بسیاری نیز به همین منظور نگاشت. در همین دوران بود که به یکباره از اعتزال روی برگرداند و در مقابل معتزله قرار گرفته و هم سو با اهل حدیث گردید. او دلیل تغییر عقیده از اعتزال را نزدیک کردن آرای معتزله به باورهای اهل حدیث عنوان می کرد. ولی به تدریج در بسیاری از اعتقادات تحت تأثیر اهل حدیث قرار گرفت.

از جمله موضوعاتی که در آن با اهل حدیث هم عقیده شد، نفی تأویل در آیات متشابه و آیات صفات و تفسیر آنها به معنای ظاهری و انتساب صفات ظاهری به خداوند بود. اشعری در کتاب خود بنام «مقالات الاشعریین» دیدگاه اهل حدیث را این گونه تبیین می کند:

«جمله ما علیه اهل الحدیث و السنه... و أن الله سبحانه و تعالی علی عرشه كما قال الله «الرحمن علی العرش استوی» و ان له ید بلا کیف كما قال: «خلقت بیدی» و كما قال: «بل یداه مبسوطتان» و أن له عینان بلا کیف. كما قال: «تجرى بأعيننا» و أن له وجه كما قال «و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الأکرام»¹³

«پاره ای از عقاید اهل حدیث را بازگو می کنم... و همانا او بر عرش خود استقرار دارد چنان که خداوند سبحان می فرماید: «خداوند بر عرش خود استقرار دارد». و برای او دست است، چنان که فرمود: «با دست خود آفریدم». و نیز فرموده است: «بلکه دو دست خداوند گسترده است». و برای او دو چشم است اما بدون کیفیت. چرا که خود فرمود: «در مقابل چشمان ما جاری است». و برای او صورت است. چنان که فرمود: «باقی می ماند صورت پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است.»

اشعری نظر خود را در رابطه با صفات الهی چنین بیان می کند:
«خداوند دو دست دارد. اما بدون کیفیت، چنان که فرموده است: «بل یداه مبسوطتان» (مائده / 46) و خداوند دو چشم دارد اما بدون کیفیت، چنان که فرموده است: «تجرى بأعيننا» (قمر / 14) و...»¹⁴

ابوالحسن اشعری رؤیت خدا را ممکن می داند، ولی رؤیت را مستلزم شباهت خدا به خلق نمی داند. به گفته برخی محققان ابوالحسن اشعری می گوید:

«خداوند دیده می شود، اما دیده شدن خدا مانند دیده شدن سایر اجسام نیست.»¹⁵
با نقل این مطالب از خود ابوالحسن اشعری به روشنی درمی یابیم که بین او و پیشوایان اهل حدیث در رابطه با تفسیر آیات صفات، کمترین اختلافی وجود نداشته است. اما قابل ذکر است که بین اشاعره بعد از ابوالحسن اشعری و اهل حدیث بعد از احمدابن حنبل در مقاطع گوناگون تاریخی اختلاف نظرهای فراوانی پیش آمد. اهل حدیث تجسیم خداوند را با صراحت به تشبیه او به خلق سرایت دادند. اما اشاعره کما بیش می کوشیدند تا خداوند را از تجسیم «بلاکیف» هم تبرئه کنند.

دیدگاه های بعضی اشاعره را در فصول بعدی به بررسی خواهیم نشست.
آغاز اعتقاد صریح به تجسیم و تشبیه خدا پس از درگذشت احمدابن حنبل، اهل حدیث، حتی نزدیکان او با کمال صراحت از تجسیم و تشبیه خدا به خلق سخن گفتند.

عبدالله ابن احمد ابن حنبل کتابی بنام «السنة» به رشته تحریر درآورده و بیشترین روایت های آن کتاب را هم از پدرش احمد نقل می کند. این کتاب مملو است از روایت هایی ساخته و پرداخته یهود مبنی بر تجسیم و تشبیه خدا. در آن کتاب از خنده، دست، پا، چشم، گوش، و... و دیگر اعضا و جوارح و همچنین لزوم فضا و مکان برای خدا سخن گفته است.
مواردی را از مطالب این کتاب در فصل های پیشین یاد کردیم و اینک به چند مورد دیگر نیز اشاره

می کنیم:

1- «انس ابن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که چون آیه «یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول هل من مزید» (ق / 30) نازل شد، آن حضرت فرمود: «یلقى فی النار و تقول هل من مزید حتی یضع قدمه (او رجله) علیها فتقول قطّ قطّ»¹⁶

«خداوند انسان ها را یکسره در آتش می اندازد و آتش همواره فریاد می زند آیا بیشتر از این هم هست؟ تا این که خداوند پا یا قدم خود را در جهنم می گذارد و آتش جهنم فریاد می زند بس است! بس است!»

2- «اسماعیل ابن معمر از ابوهریره نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ضحک ربنا من رجلین یقتل احدهما صاحبه ثم یصیران الی الجنة»¹⁷

«پروردگار ما از دو مردی به خنده می آید که یکی از آن دو رفیق خود را کشته باشد و هر دو وارد بهشت گردند.»

ابوبکر محمدبن اسحاق ابن خزیمه یکی دیگر از افراد مشهور و به نام اهل حدیث و نزدیکان احمدابن حنبل کتابی به نام «التوحید» نوشته است و آن کتاب مملو از روایت های اسرائیلی و ساخته و پرداخته یهود و براساس آن مطالب خرافی، تمامی آیات صفات را با ظاهر حرفی تفسیر نموده و در نتیجه آن تفسیر، تمامی صفت های ظاهری از قبیل دست، انگشت، پا، صورت، چشم، گوش، گوشت، خون، نیازمندی به مکان و... را به خداوند نسبت داده است. از این کتاب تنها به نقل یک مورد بسنده می کنیم:

«از معاذ عنبری پرسیدم: آیا خداوند را صورتی هست؟ در جواب گفت: آری. سپس تمامی اعضا و جوارح و اندام های خداوند را از قبیل بینی و دهان و سینه و شکم برشمردم و او پاسخ مثبت داد ولی خجالت کشیدم که شرمگاه خداوند را از او بپرسم، لذا با دست اشاره کردم و او گفت: آری، پرسیدم: آیا خداوند مذکر است یا مؤنث؟ در جواب گفت: مذکر. این مطلب برایم گران آمد. برخی از اصحاب او گفتند: این مطلب (مذکر بودن خدا) در قرآن مذکور است آنجا که می فرماید: «و لیس الذکر کالانثی» این سخن مرا خوش آمد و متوجه غفلت خویش شدم.»¹⁸

بعضی از اهل حدیث، اشاره با دست به سوی خداوند و مصاحفه و معانقه با او را تجویز می کنند.

جرجانی در شرح المواقف گوید:

«بعضی از اهل حدیث مانند مضمّر، کهمس، احمد هجیمی و... گفته اند که مخلصان و مؤمنان در دنیا و آخرت با خدا معانقه و روبوسی می کنند.»¹⁹

به گفته شهرستانی یک مشبّه متجرّی گفته است:

«من از اثبات فرج و لحيه برای خدا حیا می کنم غیر از این دو، دیگر هرچه از اعضا و جوارح برای خدا تصور شود از من بپرسید، من همه را ثابت می کنم چون قرآن همه را ثابت کرده است.»²⁰

شهرستانی در تبیین باورهای اهل حدیث در مورد آیات صفات و همچنین در تفسیر از صفات خبریه خداوند، مطلبی مفصل دارد که قسمت هایی از آن را یاد می کنیم:

«اما فرقه مشبّه حشویه، جمعی از آنان چون مضمّر و کهمس و احمد هجیمی گفته اند که می توان خدا را لمس کرد و با او مصافحه و معانقه کرد و مسلمانان مخلص می توانند در دنیا و آخرت خدا را در آغوش بگیرند و با او معانقه نمایند. البته در صورتی که در زهد و ریاضت و کوشش در جهت خودسازی در حد اخلاص و اتحاد برسند.

کعبی از برخی علمای اهل سنت نقل می کند، که گوید حتی در همین دنیا هم می توان خدا را دید و او را زیارت کرد و او هم به دیدار ما بیاید و از داوود جواری نقل شده است که گوید: «خدای من جسم است اما نه مانند دیگر اجسام، گوشت و خون و اعضا و جوارح چون دست و

پا و چشم و گوش و صورت و... دارد، گوشت و خون او مانند دیگر گوشت ها و خون ها نیست.. (سپس وجه مفارقت خدا با دیگر مخلوقات را این گونه شرح می دهد): خداوند از بالا تا سینه میان تهی است و درون باقی اعضای او پر است و موهای سیاه و انبوه دارد و موهایش مجعد است.» اینان آیاتی را که در قرآن آمده است مانند این که می گوید: خداوند بر فراز عرش خویش نشسته است و یا مانند این که دو دست خدا گسترده است و آیات دلالت کننده بر دست و صورت و پا و چشم و گوش و پهلو و بالا بودن و پایین آمدن و... را به همان معنای ظاهری تفسیر می کنند. یعنی مضامینی را که به اجسام نسبت داده می شود، به همان شکل ظاهری به خدا نسبت می دهند...

آنان اخبار و روایات بسیار دیگری را به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داده اند که بیشتر آنها را از یهودیان گرفته اند. آنان آن قدر در تشبیه خدا مبالغه کرده اند که گفتند: هر دو چشم خدا درد می کرد، فرشتگان به عیادت خدا آمدند و یا این که خداوند در طوفان نوح آن قدر گریست که هر دو چشمش به درد آمد و این که عرش در زیر خداوند، صدایی همانند رحل آهن می دهد و به اندازه چهار انگشت از چهار طرف گسترده است. همچنین مشبّه از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که پروردگارم با من ملاقات کرد و به من دست داد و از من استقبال کرد و دستش را میان دو کتف من نهاد به حدی که من سردی انگشتانش را به خوبی روی سینه ام احساس کرده ام.»²¹

شهرستانی گوید:

«مشبّه همه، اهل حدیث بودند و خود را از پیروان احمد بن حنبل می نامیدند.»²²

توجه به مطالب یاد شده و صدها نسبت ناروا به خداوند بی همتا از سوی اهل حدیث که در این نوشته مجالی برای بیان آن نیست، به روشنی می نمایاند که تلاش های یهود در رابطه با تحریف معنوی قرآن کریم که از عهد خلافت عثمان آغاز شد، با کودنی و نادانی پیشوایان اهل حدیث و اهتمام آنان در گردآوری جعلیات یهود به عنوان روایت و خودداری از روش های تفسیری درست، کاملاً به ثمر رسید و خرافه های مغایر با حقایق دینی و قرآنی و نسبت های ناروا به ذات اقدس الهی در متون تفسیری و روایی مسلمانان راه یافت و امت اسلامی را علاوه بر چالش های سیاسی و فقهی با اختلافات اعتقادی فوق العاده ای آن هم در رابطه با صفات الهی گرفتار کرد.

اشاعره و اصلاح دیدگاه اهل حدیث در فهم آیات صفات

چنان که در یکی از فصل های پیشین یاد شد، ابوالحسن اشعری با ادعای تعدیل در مذهب اهل حدیث و نزدیک ساختن دیدگاه اعتزال به اهل حدیث به آنان نزدیک شد. ولی در جهت تعدیل دیدگاه ها و باورهای اهل حدیث نه تنها کاری از پیش نبرد که خود تحت تأثیر اندیشه آنان قرار گرفت.

اما پیروان او که از آنان به اشاعره یاد می شود، پس از سپری شدن عصر حیات ابوالحسن اشعری برای تعدیل دیدگاه های او و اهل حدیث و در عین حال برای ترویج مذهب کلامی او در بین علمای عامه کوشش های قابل توجهی را مبذول داشتند. صاحب نظران اشاعره هرچند متأخرتر از او قرار گرفته و با پیشوایشان فاصله زمانی بیشتری پیدا کرده، دیدگاه های صائب تر و معتدل تری ابراز می کردند.

یکی از شارحان در تبیین دیدگاه اشاعره در زمینه فهم آیات صفات می نویسد:

«اشاعره معتقدند که خداوند جسم نیست و در جهتی قرار ندارد، از این رو شرایطی مانند مواجهه و تأثر حدقه و... محال است. با این حال می تواند مانند ماه شب چهارده بر بندگان

منکشف شود و به دیده درآید... دلیل ما هم عقل است و هم نقل و اما اصل در این باره نقل است.»²³

در این بیان جسمیت خداوند نفی شده، ولی رؤیت او ممکن دانسته شده، با همه اینها این بیان هم با دیدگاه خود اشعری و پیشوایان اهل حدیث که جسمیت بلاکیف را برای خدا قائل بودند، متفاوت است و هم تشبیه خدا به خلق در آن راه ندارد.

دیدگاه های ابوالحسن اشعری در ابتدا به دلیل تأثیرپذیری محض از اهل حدیث مورد پذیرش علمای اهل سنت و جماعت قرار نگرفت؛ به گونه ای که در جای جای جهان اسلام با او به مخالفت برمی خواستند. اما با تعدیلی که طرفداران او بعد از خودش به نظریات و دیدگاه های او به وجود آوردند، تدریجاً بر حوزه های فکری اهل سنت و جماعت چیره گشت.

نخستین شخصیتی که پس از اشعری از این حوزه برخاست و در جهت تعدیل آن کوشید، ابوبکر باقلانی (م 403 ه ق) بود. او آرای اشعری را که به اجمال در دو کتابش به نام های «الابانه» و «اللمع» آمده با تعدیل و شرح و بسط بیشتری مطرح ساخت و آن را در قالب یک نظام کلامی مطرح ساخت.

اما بیشترین تعدیل در مذهب اشعری توسط امام الحرمین جوینی (م 478 ه ق) صورت گرفت. جوینی از سویی شیخ الاسلام و امام مکه و مدینه بود و نظریاتش در سراسر عالم اسلام مورد احترام و پذیرش قرار می گرفت و از سوی دیگر پس از تأسیس مدرسه نظامیه بغداد به سال 459 ه ق به دستور خواجه نظام الملک به آن جا فرا خوانده شد و مدت سی سال در آن مدرسه به تدریس مشغول بود. و از ناحیه دیگر او مکتب اشاعره را با اصلاح و تعدیل و تلاش در جهت دور ساختن از تفکر اهل حدیث، ترویج می کرد. این سه عامل سبب شد که او در جهت معرفی کردن مکتب کلامی اشاعره، نقش بیشتری ایفا کند.

امام محمد غزالی (م 505 ه ق) یکی دیگر از رجال معروف و به نام اشاعره و از شاگردان امام الحرمین جوینی بود که در تعدیل مکتب اشاعره و تفسیر آیات صفات و تخطئه دیدگاه های اهل حدیث، گام های مؤثری برداشت. غزالی که در یک تحول روحی به عرفان نیز گرایید، بر مبنای تفکر کلامی اشاعره، یک تفسیر عرفانی به نگارش کشید.

دیدگاه ابوحامد غزالی از ویژگی های زیر برخوردار است:

1- با این که وی به عرفان روی آورد، اما برخلاف اعتقاد همه عرفا در آیات صفات، از تأویل آیات سخن به میان نیاورد.

2- اعتقاد به جسمیت خدا را غیرممکن، محال، بت پرستی و کفر خواند.

3- در فهم آیات صفات از فرهنگ واژگان عرب سود جسته و معتقد است که واژگان قرآنی و روایی که بیانگر صفات الهی می باشند، در مورد خدا به معنای مجازی و کنایه به کار می روند؛ نه به معنای موضوع له اصلی و حقیقی. مثلاً «یدالله» به معنای قدرت خدا و «وجه الله» به معنای ذات خدا می باشد. و فرهنگ واژگان عرب استعمال لفظ بر معنای کنایی و مجازی را می پذیرد.

غزالی می نویسد:

«الفاظی که در عبارات قرآنی و احادیث نبوی در مورد صفات خدا به کار می روند، برای آن الفاظ، معنای ظاهری است و آن همان معنای حسیه است که ما آن را می بینیم. آن معنای بر خدای تعالی محال است و برای آن الفاظ، معنای مجازی و مشهور دیگری نیز هست که عرب ها آن معنای را بدون تأویل می شناسند و تفسیر الفاظ به معنای مجازی محال نیست. پس در سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: «ان الله خمر آدم بیده» «خداوند گل آدم را به دست خود سرشت» هرگاه مخاطب، واژه «ید» را می شنود و نیز سخنان دیگر آن حضرت

که فرمود: «إِنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ» «قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند است». واژه «اصابع الرحمن» را مورد توجه قرار دهد، شایسته است بدانند که این واژه ها بر دو معنا استعمال می شود... یکی از این دو معنا، «موضوع له» اصلی این الفاظ است که همان عضو مرکب از گوشت و استخوان و عصب می باشد. و گاهی این الفاظ از باب استعاره به معنای دیگر استعمال می شود و آن معنی هرگز دلالت بر جسمیت ندارد. چون که گاهی گفته می شود: «شهر در دست امیر است» یعنی شهر در تحت حمایت امیر است و الا ممکن است، اصلاً دست امیر قطع شده باشد، پس عامی و دانشمند قطعاً و یقیناً باید بدانند که پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم با آن الفاظ در مورد خدا جسم را اراده نکرده است و باید بدانند که ادعای جسم بودن در حق خداوند، محال است. پس در ذهن هر کس خطور کند که خدا مرکب از چند عضو است، پرستنده بت خواهد بود؛ زیرا هر جسمی مخلوق است و پرستش مخلوق، کفر است و پرستش بت کفر است. زیرا بت مخلوق است.»²⁴

پس از غزالی می توان از امام فخرالدین رازی (م 606 ه ق) در نفی تجسیم و تشبیه از خدا و تعدیل دیدگاه اهل حدیث و پیشوای اشاعره ابوالحسن اشعری نام برد. فخر رازی در ضمن دفاع از مکتب اشعری و تلاش برای تثبیت و کوشش برای تعدیل آن، با تفکر فلسفی که داشت، به آن رنگ فلسفی بخشید.

فخر رازی آیات صفات را از آیات متشابه می داند و معتقد است که تأویل آیات متشابه به خداوند واگذار شده است و از سوی دیگر حمل آیات صفات را به معنای ظاهری آن جایز نمی شمارد. او می گوید:

«این آیات (آیات صفات) از آیات متشابه قرآن است و اعتقاد به این که مراد خداوند از این آیات چیزی غیر از ظاهر آیات می باشد، واجب است. همچنان که اعتقاد به «تفویض». فهم مراد این آیات به خداوند واجب است. و فرو رفتن در تفسیر آن آیات جایز نیست.»²⁵

از اظهارات فخرالدین رازی چنین برمی آید که او جسمیت خدا و انتساب صفات ظاهری به ذات پروردگار را نفی می کند. ولی فهمیدن آیات صفات را ممکن نمی داند و معتقد است که فهم این آیات به خود خداوند واگذار شده است.

نتیجه آنچه گذشت این است: که پیروان ابوالحسن اشعری گرچه آرای همسانی نداشته اند، ولی همه این ها این تلاش را مبذول داشته اند که بگویند انتساب صفات ظاهری به ذات پروردگار جایز نیست.

دیدگاه ابن تیمیه

با سرزنش شدن فرقه مجسمه و مشبّه از سوی دیگر مسلمانان و گاهی تکفیر شدن آنان از سوی دیگر فرق و مذاهب اسلامی و کوشش بعضی از اشاعره و اهل حدیث برای پوشاندن دیدگاه های شرک آمیز آنان و حتی تلاش در جهت تعدیل نظریات پیشوایان و بنیانگذاران اهل حدیث و اشاعره در زمینه تفسیر آیات صفات با ظاهر حرفی، سخن گفتن از تجسیم و تشبیه خدا به خلق، کم کم به دست فراموشی سپرده می شد و هیچ صاحب نظری به خود اجازه نمی داد که با صراحت در مجامع علمی مسلمانان از تشبیه خدا به خلق، سخن به لب راند. اما ناگهان ابوالعباس احمد تقی الدین بن عبدالحلیم بن خضر معروف به ابن تیمیه حرانی دمشقی (م 728 ه ق) که در آن هنگام خود را پرچمدار مذهب حنبلی می دانست، قد برافراشت و با نهایت جرأت و جسارت بار دیگر از جسمیت خدا و شباهت او به خلق سخن گفت.

ابن تیمیه به گفته بسیاری از محققان از جمله «عمر عبدالسلام» از پژوهشگران معاصر، مردی جسور، گستاخ و لجوج بود و می کوشید که پندارها و ادعاهای خود را با صراحت و سماجت به

پیروان خویش تلقین کند.²⁶

ابن تیمیه، اندیشه خود در زمینه صفات الهی را به ظاهر آیات و روایات استناد می‌کرد و در تفسیر آیات، تمسک به فراتر از ظاهر را بدعت می‌دانست.

ابن تیمیه بحث تجسیم و تشبیه را در بیشتر آثار و کتاب‌های خود متعرض شده است و به صورت عمده در کتاب‌های «منهاج السنة فی الرد علی الرافضة و القدرية»، «رسالة العقيدة الحموية»، «رسالة العقيدة الواسطية»، «مجموع الرسائل الكبرى و الفتاوی الكبرى» و «مجموعه الرسائل و المسائل» از این باور جانب‌داری کرده است.

او در جلد پنجم کتاب «الرسائل و المسائل» فصل مستقلاً تحت عنوان «الطرق المشبهة فی اطلاق لفظ العرض و الجسم علی الله» (راه‌های مشبّهه در اثبات لفظ عرض و جسم برای خدا) اختصاص داده و از اثبات جسمیت خدا و عارضه‌پذیری و وجود طول و عرض برای او در آن به تفصیل سخن گفته است.²⁷

ابن تیمیه در تفسیر سوره مبارکه «نور» می‌نویسد:

«اما مطلبی را که تاکنون نه در درس‌هایم گفته بودم و نه در جواب پرسش‌کنندگان نوشته بودم و اکنون هم می‌گویم و هم می‌نویسم، این است که هیچ‌یک از صحابه و تابعان کمترین تردیدی ندارند که همه آیات صفات الهی که در قرآن کریم آمده‌اند، تأویل نمی‌شوند. من همه تفسیرها و همه روایت‌هایی را که صحابه نقل کرده‌اند، مطالعه کرده‌ام. من ماشاءالله بر بیش از صد کتاب بزرگ و کوچک در تفسیر دست‌یافته‌ام، پس تاکنون از هیچ‌یک از صحابه و تابعان نشنیده‌ام که آیات صفات و یا حدیث‌هایی را که در صفات الهی وارد شده‌اند، به غیر از مقتضای ظاهری آن‌ها تأویل کنند.»²⁸

ابن تیمیه در یکی از کتاب‌های خود به نام «مجموعه الرسائل الكبرى فی مجموعه الرسائل الكبرى» می‌نویسد:

«هیچ‌یک از صحابه و سلف صالح، با رأی و اجتهاد خود، صفات الهی را با صفات خلق او همانند نکرده‌اند. ولی آنچه را که خداوند در قرآن کریم، خویش را به آن ستوده و یا پیامبر خدا برای خداوند بیان کرده است، نفی نکرده‌اند. پس نه قرآن و نه سنت، جسمیت خدا و حلول او را در مکان نفی نکرده است و به پیروی از آن دو (قرآن و سنت) هیچ‌یک از سلف صالح و تابعان و صحابه، نگفته است که خداوند نه در عرش است و نه در آسمان و نه در جای دیگر. و نگفته است که خداوند نسبت به همه مکان‌ها مساوی است و نگفته است که خدا در خارج عالم هستی است یا در داخل این عالم. و نگفته است خدا متصل به این عالم است یا منفصل از این عالم و نگفته است که اشاره حسیه به سوی خداوند جایز نیست.»²⁹

همو می‌نویسد:

«اگر به کسی ضرب و شتم وارد کردید به صورت او وارد نکنید. زیرا خداوند انسان را به صورت خویش آفریده است.»³⁰

در کتاب دیگر خود بنام «فتاوی الكبرى» می‌نویسد:

«إن الله ينزل فی کل ليلة الى الأرض ثم يعود الى عرشه اول الصّباح»³¹

«خداوند هر شب بر زمین فرود می‌آید. سپس اول صبح به عرش خود باز می‌گردد.»

او در کتاب یاد شده می‌نویسد:

«إنه ليس فی شیء من ذالك (ای الآيات و الاحاديث) نفی الجهة و التحيز عن الله و لا صفة بما يستلزم لزوم بيناً نفی ذالك.»³²

«در هیچ‌یک از آیات و روایات نفی جهت و مکان از خدا نشده است و نیز وصف خداوند، به گونه‌ای که مستلزم نفی جهت و مکان باشد، در قرآن و حدیث نیامده است.»

همو می نویسد:

«أنه غضب على الموحدين ممن قال: ان الله ليس بجسم»³³

«خداوند بر دسته ای از موحدان که جسمیت خدا را نفی می کنند، غضبناک می شود.»

او می نویسد:

«لم ينطق القرآن و لا السنه و لا الاجماع، بأن الله ليس بجسم و لم ينفى التشبيه»³⁴

«هیچ یک از قرآن و سنت و اجماع، از جسمیت خداوند سخن نگفته است و هیچ یک از این ها، تشبیه خدا به خلق او را نفی نکرده است.»

سخنان و اظهارات ابن تیمیه در زمینه تجسیم و تشبیه خدا، زیاد و افزون از حد است و به نقل بیش از این نیاز نخواهد بود. بنابراین، سخن در این فصل را با نقل مطلبی از سفرنامه ابن بطوطه جهان گرد معروف مسلمان عرب به پایان می بریم. ابن بطوطه که در سفر به شام با حضور در منبر وعظ و خطابه ابن تیمیه در مسجد جامع شام قسمتی از گفتار و رفتار او را از نزدیک دیده بود، اینگونه شرح می دهد:

«تقی الدین ابن تیمیه از معروف ترین فقیهان در شام بود که در دمشق سکونت داشت. گرچه او از هر علم مطلبی می دانست ولی به کلی ناقص العقل و دور از خرد بود. روز جمعه ای در مسجد دمشق پای منبر او حاضر شدم. مردم را موعظه می کرد. در قسمتی از سخنان خود می گفت: خدا از آسمان پایین می آید و بعد بالا می رود و همان گونه که من از منبر پایین می آیم و بعد بالا می روم. سپس چند پله از منبر پایین آمد و برگشت.»

فقیه مالکی بنام ابن الزهرا به او اعتراض کرد و ادعاهای او را تکذیب کرد. اما مریدان ابن تیمیه به او هجوم آوردند و با مشت و لگد به قدری او را کوبیدند که عمامه اش بر زمین افتاد.³⁵ به گفته عمر عبدالسلام، ابن تیمیه به قدری در الحاد خود پافشاری کرد که علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت به صورت اجماع حکم تکفیر او را صادر کردند و در نتیجه آن حکم، پادشاه زمان، ابن تیمیه را زندانی کرد تا این که در زندان مرد.³⁶

ابن قیم جوزی در اعتقاد به جسمیت خدا و شباهت او به خلق، هم عقیده ابن تیمیه بود. وی در کتاب خود به نام «مختصر الصواعق المرسله» مطالب زیادی در این رابطه نوشته است. ابن قیم در کتاب یاد شده، بابی تحت عنوان «ثبوت الانتقال و الحركة لله» تدوین کرده و در آن باب در رابطه با طول و عرض و شکل و صورت و بالارفتن و پایین آمدن خدا مطالبی نگاشته است. او عقاید خود را به ظاهر آیات و روایات مستند می کند و تأویل در آیات را جایز نمی داند.³⁷

عصر دیگر برای اصلاح

اظهارات ابن تیمیه و طرفداران محدود او پتکی بود که بر مغز اهل حدیث و حنابله فرود می آمد. این بار صاحب نظران اهل حدیث در صدد شدند که اهل حدیث و در رأس آنان «سلفیون» را از این آراء تبرئه کنند. از جمله کسانی که با تفکر ابن تیمیه در رابطه با تجسیم و تشبیه خدا به خلق به مبارزه برخاست، فقیه و امام حنابله خطیب ابن جوزی بود. ابن جوزی در رابطه با اعتقاد حنابله و اهل حدیث، مطالب مبسوطی بیان کرده و به منادیان این اندیشه به شدت تاخته است.

ابن جوزی، نخست از فقیه معروف حنبلی قاضی ابویعلی متوفی به سال 475 ه ق که خود از ترویج کنندگان تجسیم و تشبیه بود، به شدت انتقاد کرده و سپس از ابن تیمیه به عنوان تجدید کننده این اندیشه نام می برد. ابن جوزی می نویسد:

«ابویعلی حنبلی در دریای بیکران معارف اسلامی عقیده ای را شناور ساخت که آب های دریاها از تطهیر آن عاجز است و در عین حال آن عقیده الحادی را به حنابله نسبت داد. پیروان حنابله و اهل حدیث می کوشیدند که این عقیده را تطهیر کنند و لاقول بیوشانند که ناگهان ابن تیمیه با

جرأت خاص و منحصر به فرد خود بار دیگر در صدد ترویج و آشکار ساختن این عقیده برآمد.³⁸ ابو زهره از حنبلیان معاصر نیز دامن زدن ابن تیمیه به تجسیم و تشبیه را مورد نکوهش قرار داده و می گوید:

«ابن تیمیه پنداشته بود که اثبات تمام صفات ظاهری برای خداوند که در قرآن آمده از قبیل فوقیت و تحتیت و استوا بر عرش و صورت و دست و چشم و گوش و محبت و بغض و هرچه از این قبیل در کتاب الهی آمده، بدون تأمل در فهم درست آیات آن و با ظاهر حرفی، درست است. و این مطلب را به سلف هم نسبت می دهند. آیا به راستی این رأی، همان رأی مذهب سلف است؟ در پاسخ این پندار می گوئیم: حنابله در قرن چهارم چنین سخنانی را می گفتند و آن را به سلف نسبت می دادند و صاحب نظران اسلامی در آن روز با آنان به مقابله برخاستند و می گفتند این پندارها تجسیم و تشبیه را ساقط می کند. و به راستی اگر اشاره حسیه به سوی خدا درست باشد، چگونه ممکن است که به تجسیم و تشبیه منجر نگردد؟»³⁹

سپس ابوزهره به تخطئه افکار ابن تیمیه از سوی خطیب ابن جوزی پرداخته و می گوید:

«چون امام و فقیه حنبلی خطیب ابن جوزی پرچم دار مذهب حنابله گردید نسبت دادن پندارهای ابن تیمیه و امثال او را به مذهب سلف نفی کرد.»⁴⁰

فرقه وهابیت، منادی تجسیم و تشبیه

اندیشه ابن تیمیه در زمینه صفات الهی و نفی تأویل، از آیات صفات و تفسیر آن آیات با ظاهر حرفی با مخالفت علمای اسلامی روبرو گردید و اندک اندک روبه خاموشی گراییده بود و بسیاری از صاحب نظران حنابله می کوشیدند تا مذهب اهل حدیث و حنابله را از دیدگاه های افراطی او تبرئه کنند. اما در قرن دوازدهم ه ق محمدابن عبدالوهاب بر مبنای تفکر ابن تیمیه، مذهب جدیدی را در عالم اسلام تأسیس کرد و در قالب مذهب به ارث رسیده خود از ابن تیمیه، تمام گفته های او را در همه عرصه های اعتقادی از جمله تفسیر آیات صفات، زنده کرد. محمدابن عبدالوهاب در بسیاری از کتاب ها و رساله های خود، چون: رساله «التوحید»، «کشف الشبهات»، «تسع رسائل» و... تأویل آیات صفات را بدعت شمرده و فرارفتن از ظاهر قرآن کریم را کفر یاد کرده است. وی در کتاب «التوحید» می نویسد:

«تأویل آیات قرآن از بدعت های رافضه است. نه پیغمبر و نه صحابه هیچ یک تأویل را جایز ندانسته اند.»⁴¹

محمدبن عبدالوهاب تمام اعتقادات و گفته های خود را به مطالب اسرائیلی و گفته های معلم فکری خود ابن تیمیه استناد می کند. محمدبن عبدالوهاب، تمام مطالبی را که به عنوان روایت از یهود دریافت شده است، واجب الطاعه می داند ولی مطلبی را که نزدیک به عقاید شیعه باشد بدعت و موجب کفر می خواند.

او در تفسیر آیه کریمه: «و ما قدروا الله حق قدره و الارض جميعاً قبضته يوم القيامة» (زمر / 67) می گوید:

«ابن مسعود گوید: یک تن از علمای یهود نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا محمد ما معتقدیم خداوند آسمان ها را بر یک انگشت و زمین را بر یک انگشت و آب را بر یک انگشت و خاک را بر یک انگشت و سایر مخلوقات را بر یک انگشت خود نگه داشته است و می گوید پادشاه منم و ملک منم. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به نشانه تصدیق اعتقادات آن یهودی چنان خندید که دندان های مبارکش نمایان شد و آیه یاد شده را تلاوت فرمود.»⁴²

او به تأیید مطلب یاد شده چندین مطلب دیگر را به عنوان مؤید به نام روایت نقل می کند سپس از مجموع آن ها چنین نتیجه می گیرد:

1 - تفسیر آیه «و الارض جميعاً قبضته يوم القيامة» در کلام آن یهودی صورت گرفت.

2- تمام آن علوم (در معرفت و تفسیر آیات الهی) و امثال آن علوم تا عصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در نزد یهودیان موجود بود که رسول خدا نه آن علوم را رد کرد و نه تأویل، یعنی همه آن علوم را با ظاهر آن ها پذیرفت.

3- رسول خدا سخنان آن عالم یهودی را تصدیق کرد و آیه شریفه یاد شده را در تصدیق آن تلاوت فرمود.

4- خنده رضایت آمیز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دانش پرقیمت و گرانسنگ آن یهودی بیانگر اهمیت دانش اوست.

5- تصریح یهودی به وجود دست برای خدا که آسمان را بر یک انگشت و زمین را بر یک انگشت و... و تأیید پیامبر از آن تصریح، بیانگر اعضا و جوارح برای خداست.

6- تصریح به سمت راست و چپ برای خدا نشان دهنده مکان و فضا برای خدا و تعلق گرفتن جای خاص برای حضرت باری تعالی است.

... و سرانجام این که خداوند بالای عرش خود نشسته است و گاهی مثل هر موجود زنده از آن پایین می شود.⁴³

عبدالله بن باز یکی از پیروان محمد بن عبدالوهاب تأویل آیات صفات را بدعت خوانده است. او در کتاب «العقیده الصحیحة و نواقض الاسلام» با استناد به سخنان ابن تیمیة تأویل قرآن را عمل کفرآمیز یاد می کند.⁴⁴ ابن باز بسان معلم فکری خود ابن تیمیة و مشبّهه پیش از او، برای خدا اعضا و جوارح بسان مخلوق و انسان قایل است. ابن باز در تفسیر آیه شریفه «و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» (رحمن/27) گوید:

«سؤال: در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده که صورت کسی را زشت نخوانید زیرا خداوند سبحان انسان را به صورت خودش خلق کرده است.

جواب: این حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است اگر کسی را (کتک) می زنید مواظب صورتش باشید. زیرا خداوند انسان را به صورت خودش آفریده است.⁴⁵

دیدگاه ابوزهره

تفکر فرقه وهابیت در تأویل آیات صفات که از اندیشه ابن تیمیة نشأت گرفته است از منظر حنبلیان معاصر ضربه مهلکی است که بر پیکره حنابله و اهل حدیث وارد می شود و انتساب دیدگاه های آنان به حنابله بار دیگر مذهب حنابله را به گرایش به تجسیم - که بارها کوشیده شده بود از آن تبرئه گردد - نزدیک کرد. از آنجا که زنده شدن این تفکر بر حنابله گران می آمد در تلاش افتادند که شیوه تفسیری مناسبی برای آیات صفات جستجو کنند. در این میان می توان از حنبلی معاصر «ابوزهره» نام برد.

ابو زهره برای دوری از اعتقاد به تجسیم به راهی وارد می شود که غزالی آن را پیموده بود. او واژگانی ظاهری را که به خداوند نسبت داده می شود به معنای کنایه آن تفسیر می کند و معتقد است که لغت عرب گنجایش این گونه تفسیر را دارد.

وی می نویسد:

«برای ما در تفسیر آیات صفات، دیدگاه دیگری است و ما به این دیدگاه از ناحیه فرهنگ واژگان عرب (اهل لغت) دست یافته ایم. خداوند فرموده است: «ید الله فوق ایدیهم» و فرموده است: «کل شیء هالک الا وجهه». آیا از این واژگان تنها معنای حسیه ای که حنابله ادعا می کنند فهمیده می شود؟ یا اینکه معنای دیگری که مناسب است و شایسته باری تعالی باشد، نیز فهمیده می شود؟ پس تفسیر «ید» به «قدرت» از باب کنایه و استعاره صحیح است و تفسیر «وجه» به «ذات» درست است. و درست است که «نزول پروردگار به آسمان دنیا» به معنای

نزدیک بودن حساب او و نزدیک بودن ذات باری تعالی به خلق تفسیر گردد. لغت گنجایش این گونه تفسیرها را دارد و الفاظ یاد شده در قرآن این گونه معانی را می پذیرد. تفسیر این الفاظ به معانی که ما یاد کردیم نسبت به ذات باری تعالی از تفاسیر حنابله مناسب تر است. حنابله می گویند: برای خداود «ید» (دست) هست ولی ما کیفیت آن را نمی دانیم. خداوند در آسمان زمین فرود می آید ولی مانند فرود آمدن ما نیست... و این تفسیرها احاله هایی است به مجهولات که ما نه بازگشت آن ها را می فهمیم و نه نهایت آن را. اما اگر آن الفاظ به معنایی که ما بیان کردیم تفسیر شوند که همه اهل لغت آن را می پذیرند و هم مرجع و بازگشت آن از لغت بیگانه نیست همانا ما به اموری دست پیدا می کنیم که در تنزیه خداوند تعالی از تجسیم نزدیک تر باشد و در آن تجسیم نباشد.⁴⁶

از آنچه یاد شد به روشنی درمی یابیم که پیروان حنابله و اهل حدیث در قرن های بعدی خود نیز از اعتقاد حنابله به صفات الهی به شدت رنج می برده و آن تفکر را موجب اهانت به ذات باری تعالی و گمراهی مردم می دانسته و برای اصلاح آن قیام کردند.

دیدگاه ابو زهره در رابطه با کفرآمیز بودن برداشت های ابن تیمیه از آیات صفات و اعتقاد او به تجسیم و تشبیه را در فصل مربوط به خودش بیان کردیم.

تفکر حس گرایی

سوگمندان تفکر حنبلی گری با سبک جدیدتری تحت عنوان «حس گرایی» هم اکنون توسط مفسران روشنفکر امروزی اهل سنت و جماعت به صورت جدی دنبال می شود. در میان این روشنفکران می توان از نویسندگانی چون ابوالحسن ندوی و فرید وجدی و شخصیت هایی چون سیدقطب و محمدقطب نام برد.

فرید وجدی در کتاب خود به نام «فی ظلال مسائل المادی» و سید ابوالحسن ندوی در کتاب های خود به نام های «ماذا خسرالعالم بانحطاط المسلمین» و «فصل عبور مسلمانان از جاهلیت به اسلام» و سید قطب و محمد قطب در بسیاری از آثار و نوشته هایشان تأمل در آیات متشابه قرآن از جمله آیات صفات و فرورفتن در این گونه آیات را کاری عبث و باطل و دلیل بزرگی بر عقب افتادگی مسلمانان یاد کرده اند. ابوالحسن ندوی در کتاب «فصل عبور مسلمانان از جاهلیت به اسلام» تحت عنوان «المحکمات و البینات فی الالهیات» می گوید:

«پیامبران مردم را از ذات خدا و صفات او و آغاز و انجام جهان و سرنوشت بشر آگاه کردند و در این زمینه ها اطلاعاتی به رایگان در اختیار بشر قرار دادند و بشر را از بحث در مسائلی که مبادی و مقدمات آن مسائل در اختیار بشر نیست (زیرا این علوم ماوراء حس و طبیعت است)، بی نیاز ساختند. اما مردم این نعمت را قدر ندانستند و به بحث و فحص پیرامون این مسائل که جز گام نهادن در منطقه های تاریک و مجهول نیست پرداختند.»⁴⁷

متفکر شهید مرتضی مطهری در مقدمه جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم دیدگاه های تنی چند از این نویسندگان حس گرا را بررسی کرده و می گوید:

«دیدگاه های امثال ندوی و فرید وجدی رجعت حنبلی گری است ولی به صورت مدرن امروزی و پیوند خورده با فلسفه حسی غربی.»⁴⁸

گفتنی است که این نویسندگان همان گونه که شهید مطهری هم اشاره کرده است خود را از حنابله و اهل حدیث نمی دانند ولی با توجه به حس گرایی غربی که دارند مانند حنابله تأمل در آیات صفات را روا نمی دانند.

نگاهی نقادانه به ظاهرنگری

اندیشه ظاهرنگری در آیات الهی با قطع نظر از تطورات آن در مقاطع گوناگون تاریخی به صورت کلی به دیدگاه های زیر تقسیم می شوند:

- 1- اعتقاد به جسمیت خدا با تشبیه او به خلق (اعتقاد عده ای از اهل حدیث و از جمله ابن تیمیه و فرقه وهابیت)
 - 2- اعتقاد به جسمیت خدا با قید «بلا کیف» و یا قید «الکیفیه مجهولة» (باور اصحاب رأی و عده ای از اهل حدیث چون احمد ابن حنبل و... و طیفی از اشاعره)
 - 3- تفسیر آیات صفات با سودجستن از استعاره
 - 4- دیدگاه حس گرایان
- اکنون هر یک از این دیدگاه ها را در یک نگاه اجمالی به ارزیابی می نشینیم:

تجسیم و تشبیه

همان گونه که در فصل های پیشین یاد شد منشأ اعتقاد به تجسیم خدا و به دنبال آن تشبیه خدا به خلق، تلاش های دانشمندان یهود بود. شواهد تاریخی نشان می دهد که یهود در طرح و القاء جسمیت خدا و شباهت او به خلق نقش عمده داشت.

با قطع نظر از منشأ این باور، اعتقاد به تجسیم و تشبیه خداوند با خلق، با اصول و مبانی دینی و اعتقادی مسلمانان ناسازگار بوده و قرآن کریم و احادیث نبوی با آن مخالفند.

در قرآن کریم آیاتی هست که از نفی «نمونه»، «مثل» و «کفو» برای خدا خبر می دهد:

«لیس کمثله شیء» (شوری / 11)

«هیچ چیزی مثل خدا نیست»

و نیز آیه کریمه:

«ولله المثل الاعلی» (نحل / 60)

«برای خداوند مثل بالاتر (از نظام هستی و موجودات) هست که در تصور انسان ها نمی گنجد.»

و نیز آیه کریمه:

«لم یکن له کفواً أحد» (توحید / 4)

«برای خداوند همتای نیست و او واحد است.»

این آیات و ده ها آیات دیگر، ساحت رب العالمین را از تشبیه و تجسیم منزّه می کند.

آیات پرشمار دیگری احاطه شدن خداوند و استقرار او در مکان معین را نفی می کند.»

«و كان الله بكل شیء محیطاً» (نساء / 126)

«و خداوند بر همه هستی احاطه دارد.»

چگونه ممکن است که خداوند در عین این که «محیط» (احاطه کننده) به همه هستی و کائنات باشد، احاطه شده در عرش که جزئی از کائنات است باشد؟

«فاینما تولّوا فثمّ وجه الله» (بقره / 115)

«به هر کجا رو آورید خدا در آنجاست.»

این آیه کریمه نیز به روشنی استقرار خدا در مکان معین را نفی می کند.

عمر عبدالسلام پس از نقل این آیات و چندین آیه دیگر می گوید:

«اگر خداوند جسم بود، همانا در جهت خاص مکانی را اشغال می کرد. پس هرگاه انسان به آن مکان رو نیورد به خدا رو نیاورده است و خداوند از رگ گردن به انسان نزدیک تر نمی باشد و خداوند در غیر آن مکان با انسان نخواهد بود و احاطه کننده بر همه هستی هم نیست و بلکه او مکان خاصی را اشغال کرده و سایر مکان ها از او خالی خواهد بود.»⁴⁹

متون روایی مسلمانان، مملو است از روایت هایی که ذات اقدس حضرت پروردگار (اجل و علی) را از تجسیم و تشبیه منزّه دانسته و اعتقاد به تجسیم را شرک یاد می کند.

صاحب نظران اسلامی در قدیم و جدید چون جارالله زمخشری،⁵⁰ ابوالفرج ابن جوزی،⁵¹

ابوحامد غزالی،⁵² ابوزهره،⁵³ علامه سید محمود آلوسی و... و صاحب نظران شیعه با اتفاق نظر، اعتقاد به تشبیه و تجسیم را شرک و کفر خوانده اند. عمر عبدالسلام از محققان معاصر اهل سنت، ابن تیمیه را به دلیل اعتقادش به تجسیم خدا و تشبیه او به خلق تکفیر کرده است.

جزیری نویسنده «الفقه علی المذاهب الاربعه» اعتقاد به تجسیم خدا را کفر خوانده و گوید: «اعتقاد به تجسم خدای تعالی و باور به آنچه که موجب تجسیم گردد، مستوجب کفر است و کسی که به تجسیم اعتقاد داشته باشد، کافر و مشرک است.»⁵⁴ عمر عبدالسلام پس از نقل این مطلب گوید:

«فابن تیمیه والوهابیون مشرکون عندالمذاهب الأربعة»⁵⁵
«ابن تیمیه و وهابیون نزد مذاهب اربعه مشرک اند.»

با توجه به معضل پیدایش تجسیم و تشبیه می توان به صراحت و روشنی به این نتیجه دست یافت که در تفسیر آیات صفات، جز تمسک به تأویل آن هم با ضوابطی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت گرامی آن حضرت برای تأویل تعیین کرده اند، راه دیگری نیست و ما در فصل پایانی این نوشتار در این زمینه سخنان گسترده تری خواهیم داشت.

صفات «بلاکیف»

و اما انتساب صفات ظاهری به خداوند با اعتقاد به مجهول بودن کیفیت آن صفات که به اثبات «بلاکیف» معروف شده و بیشتر اشاعره و اهل حدیث و اصحاب رأی چون ابوحنیفه آن را پذیرفته اند، نیز از این معضل اعتقادی گره نمی گشاید.

بدون تردید اگر آیات صفات را با معنای ظاهری آن تفسیر کنیم و استقرار خداوند بر عرش و پایین آمدن او بر آسمان دنیا را بپذیریم و برای او دست و صورت و چشم و شکم و مکان و جهت و حب و بعض و... قائل شویم، در کیفیت آن هیچ ابهامی باقی نمی ماند.

همه می دانند که عرش به معنای تخت و استقرار بر عرش، نشستن بر آن می باشد و نیز دست و صورت و پا و چشم و بالا و پایین آمدن، ابهامی ندارد. پس اگر این صفات را در مورد خدا با معنای ظاهری آنها قبول کنیم، در کیفیت آن نباید تردید روا داریم. بنابراین، سخنان مشبّهه و مجسمه در قیاس با این رأی، نزدیک تر به ثواب خواهد بود.

بسیاری از اندیشه وران و صاحب نظران به این تفسیرها با دیده تعجب نگرسته و آن را موجب گمراهی مردم و شرک به خدا یاد کرده اند. در این میان می توان از مفسر بلند آوازه معتزلی، جارالله زمخشری نام برد.

زمخشری جمله «بلاکیف» را در تنزیه خداوند از تجسیم هرگز کافی نمی داند. او معتقد است با انتساب اعضا و جوارح برای خداوند، تجسیم خدا و تشبیه او به خلق استفاده می شود. چه جمله «بلاکیف» را بر آن ضمیمه کنیم یا نکنیم.

جارالله زمخشری گوید:

و قد شبهوه بخلقه و تخوفوا شنع الوری فتسترا با لیلکفه

لیت شعری، لو کنت هذه اللقطة فی دفع التجسیم و التشبیه، فلیکف فی مجالات آخر بان یقال فی حقه سبحانه ان له جسماً لا کسائر الاجسام و ان له دماً لا کسائر الدماء و لهماً لا کسائر اللّحوم و...»⁵⁶

«خداوند را به خلق او تشبیه کردند و چون از سرزنش مردم به بیم افتادند تشبیه را به جمله بلاکیف پوشانیدند. به جان خودم سوگند، اگر تعبیر بلاکیف در دفع تجسیم و تشبیه کافی باشد، پس در مجال های دیگر کافی است در حق خدای تعالی بگوییم برای او جسم است اما نه مانند دیگر جسم ها و برای او خون است نه مانند دیگر خون ها و برای او گوشت است نه مانند

دیگر گوشت ها و...»

ابوزهره نیز گوید:

«براستی اگر اشاره حسیه به سوی خداوند درست باشد، چگونه ممکن است به تجسیم و تشبیه منجر نگردد؟»⁵⁷

استعاره و کنایه

سود جستن از معنای مجازی آیات که متأخران برای درک آیات صفات پیشنهاد کرده اند نیز هرگز راه را به مقصود نمی گشاید؛ زیرا اولاً آیات صفات از آیات متشابه قرآن است و مفسران دست یابی به فهم آیات متشابه را از راه «علم لغت» میسر نمی دانند. بلکه متشابهات را با رجوع به محکمت تفسیر می کنند و این گونه از تفسیر، خود همان تأویل است.

مفسرانی چون آلوسی و طباطبایی از کسانی هستند که متشابهات را از طریق ارجاع به محکمت تفسیر می کنند.

گذشته از این، معنای مجازی را در صورتی می توان بر معنای حقیقی و موضوع له اصلی لفظ ترجیح داد که دلیل محکم و استوار بر آن ترجیح، دلالت کند.

صاحب نظرانی چون صدرالمتألهین، سید محمود آلوسی و علامه طباطبایی بر این مطلب تأکید ورزیده اند که در آیات صفات، چگونه ممکن است صرفاً با ادعای سود جستن از معنای مجازی، به یک مشکل اعتقادی مهم پاسخ گفت.

چنان که یاد شد، راه حل، تنها ارجاع این آیات به محکمت است که خود نوعی تأویل به شمار می رود.

حس گرایی

تأمل در قرآن کریم و نصوص معتبر دینی به خوبی نشان می دهد که اندیشه این فرقه در زمینه نفی تأمل در آیات صفات، با وجود پیامدهای آن، نه از خود قرآن به دست آمده و نه احادیث نبوی بر آن دلالت دارد؛ بلکه قرآن و احادیث درست برخلاف آن دلالت دارد.

در قرآن کریم برای دست یابی به بعضی از مسائل اعتقادی مهم به صورت رسمی استدلال عقلی محض بکار رفته است. مانند:

«لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا» (انبیاء / 22)

«اگر در آسمان و زمین بیش از یک خدا می بود آن دو (آسمان و زمین) فاسد می شدند.»

طیف گسترده ای از آیات، خلقت آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و تسخیر پدیده های طبیعت برای انسان و دیگر آیات آفاقی و انفسی خدا بر بندگان را، مایه تفکر و اندیشیدن صاحبان خرد، برای دست یافتن به حقایق اعتقادی یاد می کنند.

مفهوم و پیام این گونه آیات، این است که قرآن کریم، بشر را به فهمیدن مسائل مهم اعتقادی و ماوراء طبیعت دعوت می کنند. بیشترین آیات قرآن کریم در رابطه با پروردگار جهان و بیان ذات و صفات و منزلت او نسبت به مخلوقات نازل شده است که از باب نمونه می توان به آیات زیر اشاره کرد:

«الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم» (بقره / 255)

«هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء عليم» (حدید / 3)

«و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم» (حجر / 21)

«و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو... و لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين» (انعام / 59)

و نیز آیات حشر / 23، رعد / 11، توحید / 4-1، بقره / 284، رعد / 39، ذاریات / 4، نازعات / 5، نحل

/ 102، اسراء / 85، شعراء / 193، انعام / 30، و دهها آیه دیگر را می توان برشمرد.

بدون تردید، مسائل فوق از آن جمله است که مسلمانان باید به باطن آن راه یابند. در غیر این

صورت، این گونه آیات را باید به عنوان «مجهولات لا ینحل» بپذیریم و فرض کنیم که قرآن از ذکر آنها هدفی نداشته و تنها خواسته است که یک سلسله مطالب غیرقابل فهم را برای گیج کردن انسان ها بیان کند. به این ترتیب مردم هم باید بدون تأویل - آن گونه که مسیحیت به تثلیث اعتقاد دارد - با چشم بسته به آن ایمان بیاورند.

قرآن از سویی این مسائل اعتقادی را مطرح کرده و از سوی دیگر، بشر را در تدبّر در فهمیدن قرآن کریم و درک آیات دعوت کرده است:

«کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکروا اولوا الألباب» (ص / 29)

«این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند.»
«افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب افعالها» (محمد / 24)

«آیا آن ها در قرآن مجید تدبّر نمی کنند؟ یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟»

بدون تردید دعوت قرآن به تدبّر در آن کتاب آسمانی، تدبّر در ظاهر این آیات نیست؛ چه این که فهم ظاهر این آیات با یک نگاه سطحی نیز میسر است. بلکه مقصود از تدبّر در قرآن، تدبّر در بطون قرآن و راه یافتن به مقصود آن می باشد.

از طرفی دیگر، وقتی که به سیره شخصی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و خاندانش مراجعه می کنیم، هرگز به جواب های آمرانه و تحکمانه بر نمی خوریم. در هیچ موردی سؤال را محکوم نکرده و جمله «السؤال بدعة» را که نشانه ضعف است، شعار خود قرار نداده است. درباره آیه «الرحمن علی العرش استوی» و این که معنی عرش چیست و استواء بر عرش چه معنایی دارد، مکرراً از ائمه اطهارعلیهم السلام پرسش هایی شده است و در همه موارد به شرح و توصیف آن پرداخته اند.

در توحید صدوق و اصول کافی، بابی تحت همین عنوان باز شده است و احادیث زیادی نقل گردیده که در همه آن ها از همین موضوع سؤالاتی شده و ائمه اطهارعلیهم السلام پاسخ گفته اند. مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیه 54 سوره اعراف با الهام از آیات کریمه قرآنی و روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام در این زمینه رسیده است، بحث ژرف و محققانه ای درباره این مطلب انجام داده است.

در قسمتی از سخنان مرحوم علامه آمده است:

«معنی ندارد که به مقدمه ای که مستلزم نتیجه ای است امر شود، اما خود نتیجه ممنوع باشد، دعوت به تذکر و تفکر برای معرفت است نه برای چیز دیگر.»⁵⁹

1. 62/25.2 / 209.3/ .214.4/ .66.5 / .46.6 / 46 / .82.7 / .8. / .9.
 82/1.10 / 11. / 201.12 / 82.13 / 1419 / 1.14 / 218 / 22.15 / .321.16 /
 17/184.17 / 166.18 / 3/223 . « » (/ 12)
 () ... 19. / 8.20/ 9 / 1.21/ 150 / 1.22/ 82- 84 / 23. / 115- 116 / 8.24/
 () / 323.25/ .263.26/ .722.27/ .5.28/ 209 / 78.29 - 179/
 31. / 489.30/ .34. / 33. / 5.32/ 21-23 / .90.36/ .72.37/
 1405 / 112.38/ 1.39/ 218 / 41. / 40. / 215.42 / 44. / 43. / 25.45 / 4.46/ 226
 1/219 / 220.47 / 97.48/ .264.49/ .9.50 / 32 / () / 51. / 1.52/ 218
 54. / 235.53/ .56. / 105.55 / 321.57 / () / 1.58/ 218 / 8/ 157